

که شنب با خدای بر دارم شنب یعنی در شنب چون عقد نماز من بندهم چه شود
با خدا و فرزندم یعنی شنب یعنی این قضیه بدید باید که **کایت** یکی از شعبه های
شام در بر شنب سالها بنده است کردی و دیگر در زمان خورده ی پادشاه آن طرف
یک روز با رت نزد یک و رفت و گفت که وصلی منی در شنب از بران تو معاف
سازیم که فرزند خدای من به منم شود و دیگران به کاست انعام شنب است
شوند و بر احوال صالحی شما افتد آنگونه را به این سخن را قبول نکرد و اگر این
دولت گفتند با ساری رعایت خاطر ملک را مصلحت نیست که چند روزی
بشمار در آن کردی و وقت غریب آن را می شناسی که و در بدید در اختیار
باقیست و او ده اند که عاید بشود و بعد برستان ساری خاص ملک از بران
او برداخته معافی و گشتی روان آسانی یعنی روح اسای فی البحر آسانا بالمکرم
مصد را بترک است و بیانی فی مصدره آسانا کشیدن و بفتح الف بالعارس
مانند خود مشک آسانا و غیر آسانا و یکی صریح امر من آسودن و قد استعمل وصف
تکین من خورج آسودمان آسانا آسانا کلامه و لعل آسانا فی آسانا و مقصود
مذکر که گشتی و گشتی **شنب** کل شنب یعنی این را به الامام جوعا عرض خوبان
ای منی خدمت فی الحرة و اللطافة شنبش همچو رت خوبان را از تحسین بفتح
النون لفظ فارسی یعنی اخوی بر دجور بهر و خصوصیت نیز زمان بسیار
یکون قریب من او ان قدوم المعلق الی الروم شنب ما خورده طفل را به عسوزه
یعنی آن کل سرخ و آن سبیل هنوز طفل را به است **شعب** و افانین به افان
یعنی فتنه فتنین فرع الشیخ علیها جلاله سلو نالام به نور شیخه الرومان
البری و یقال له بالفاکرست کلان ریل به نور خورده و فتنه بعضی بکسر اللام
المشترک و الجمله الفارسیه این قولها به جلاله صفت افانین عقلت ان شنبش

بالشجر

ای ص

شعب

195